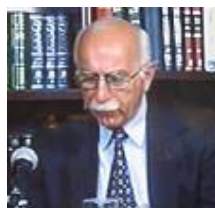


در سوگ دائي و استادم آقاي ميرزا جعفر سلطان-القرائي

دکتر ضيا صدرالاشرافى



رفتي و همچنان به خيال من اندري
گويي که در برابر چشم مصوري
فکري به منتهاي جمالت نمي-رسد
کز هر چه در خيال من آيد نکوتري

سخن گفتن از دائي مکرم، مربي، استاد، مرشد و دوست دانشمندم زنده ياد آقاي ميرزا جعفر سلطان-القرائي در پانزده صفحه (استادي و تسلطي مي-خواهد که من بعلت انبوه خاطراتي که از ايشان دارم) براي مقدور نيست و لذا سعي من بر اين مقصود خواهد بود که تنها به ذکر خاطراتي از ايشان بسنده کنم که تصوير کلي از خصائص والاي اجتماعي-شان را منعکس سازد اين خاطرات را به سه دسته بقرار زير تقسيم ميتوان کرد.

1-خاطرات زيادیکه شاهد آنها تنها خودم بوده-ام. بعلت محشور بودن مدت نسبتاً زيادي با ايشان، از کلاس نهم دبیرستان (1338) تا آخرين ديدار با ايشان در پائيز بعد از انقلاب (مهرماه 1358) که پس از آن جهت تدوين رساله خود ناچار در پاریس ماندگار شدم و متأسفانه بقول قدما زمانه فرصت زيارت مجدد ايشان را امکان نداد. اين قسمت از خاطرات با اين صورت که من نقل مي-کنم در نوع خود بکر و دست اول است.

2-خاطراتي که ناقلين يا شاهدان ديگري وجود داشتند اما خود رخت وجود از اين جهان بر کشيده-اند و من همچون عده-اي ديگر از آن-ها اطلاع دارم از اين بخش ممکن است با خاطرات ديگران جنبه تکراري يا تکميلي داشته باشد.

3-خاطراتي که گویندگان يا شاهدان آن زنده-اند که آنها نیز نظیر خاطرات گروه دوم-اند

سعي من بر اين است که همه اين خاطرات جنبه تاريخي داشته باشد تا ضمن معرفي شخصيت ايشان مطالبي که ارزش اجتماعي و تاريخي نیز داشته باشد بيان گردد. اضافه کنم ايشان نیز نظير تمام انسانها داراي محاسن و نقاط ضعف خاص خود بوده-اند اما جمع-بندي که ميکنم يکي از افراد وارسته و نادري بودند که من بعلت شيفتگي روحي و عرفاني و فکري و عقلائي مطلبي بهتر از اين شعر که نخست از لبان ايشان ياد گرفته و بعد در گلستان خواندم، ندارم.

کاش آنانکه عيب من جویند[1] رويت- اي دلستان بدیدندي

تا بجاي ترنج در نظرت بي خبر دستها بریدندي

خاطرات شخصي[2-1]:

1-1-نخستين خاطرات من از دائي جان به دوران کودكي بر مي-گردد که با انعکاس احترام فوق-العاده باو مشخص مي-شود. در رفتار پدر و مادر و نیز مادر بزرگ (که خاله دائي و مادر من نیز بودند) و پدر بزرگ و ديگر عموها و بزرگان و نزديکانم بايشان، آنرا احساس مي-کردم و خود همين انعکاس احترام استثنائي فاميل، مسلماً در حس تجسس و نزديکي بعدي من بايشان بي-اثر نبوده است.

2-1-وقتي در سال 1336 بخانه ما آمدند و ديوانهاي زيادیکه پدرم خريده بودند و باهم اشعاري از آنها را خوانده و برخي را حفظ کرده بودم ديدند در برابر اظهار فضل کودکانه-ام ضمن تشويق گفتند حفظ و خواندن درست اشعار خوبست اما حق قضاوت در باره اين خداوندگان سخن را امثال من و شما نداريم و بدین ترتيب آب پاكي بر روي تصورات من ريختند بعدها دريافتم که در نحوه تربيت، متد خاصي را که بسيار براي ما جوانان خانواده موثر بود تعقيب مي-کردند و آنرا مي-توان متد واکسينه کردن و يا روش پيشگيري

نامید از این گونه است وقتی نزدیک بود که مهندس کشاورزی شوم کتابی از جلال آل احمد داشتند و از من خواستند بر ایشان بخوانم این جملات بتقریب از آن بیادم مانده است:

این کتاب میبایستی تز دکترای ادبیات من (آل احمد) باشد الحمداله آن مرض شفا یافت (و دانی جان بلافاصله ترجیح دادند: یعنی مرض «دکتر گرفتن و دکتر و مهندس نامیده شدن» و بدینصورت چاپ می-شود.

توضیح آنکه ایشان هرگز مخالف تحصیلات عالی و تحقیقات بیشتر نبودند چنانکه خود مشوق برادر زاده-شان جهت ادامه تحصیل بودند اما آنچه از نظر عرفانی مورد نظرشان بود (لااقل در مورد شخص من) آزاد شدن از قید و بندها و عناوین و ظواهر و پرداختن به عمق و جستجوی همیشگی حقیقت و یادگیری از استادان بود.

1-3 اشتیاق من به خواندن کتب مختلف، لطف بیش از پیش ایشان را همچون دیگر دانی-هایم بمن جلب کرد و محبتی که به مادر و پدرم داشتند بعد از رحلت آن دو در 1339 بر آن افزوده شد و هم از این بعد بود که ایشان جنبه تربیتی و استادی بر من دارا شدند و در طی آن ارادت من بصورت مریدی و مرادی در آمد تا آنکه به بالاترین رابطه ممکن دو انسان یعنی دوستی تعالی یافت اما همواره مقام ارشاد و استادی نیز در کنار رابطه دوستی باقی بود و از آن بعد گاه در مجالس ادبی و علمیشان مرا شرکت می-دادند به این شرط که: «حق سؤال کردن دارم اما حق اظهار نظر ندارم» و چنین بود که من جلساتی در تبریز ضمن پذیرائی از مهمانان دانشمند ایشان. از بحث و صحبت-های آنها مستفیض می-شدم و ایشان گاه سؤالات ادبی عجیب و غریب مرا ضمن تشویق با شوخی-هائی از قبیل اینکه «تو هم سؤالاتی می-کنی که یتکلم-الشیطان فی-الهند» مرتفع می-ساختند و مهمانان را از مخصصه نجات می-دادند. از میان این خاطرات به ذکر دو خاطره بسنده می-کنم.

1-3-1 آقای سید حسن تقی-زاده که نظیر مرحوم فیوضات از شاگردان آقا شیخ عبدالرحیم سلطان-القرائی جدّ مادری من و پدر بزرگ مرحوم دانی-ام بودند هر زمان به تبریز می-آمد روز دوم یا سوم به منزل دانی زنگ میزد و می-آمد قضا را یکبار من نیز در خانه دانی جان بودم در زبند و من باز کردم با همراهی آقای کارنگ آمدند، قد آقای تقی-زاده تقریباً خم شده و به عصا تکیه می-داد دانی جان با احترام سن و دانش او گفتند هوا خوب است اگر مایل باشید صندلی بیاورند و در حیاط بنشینند اما آقای تقی-زاده به ترکی آذری گفت: «ایستردیم گندم اورداکی اوستادین قاباغیندا دیزه چوکوب اوتورادیم اوتورام» = می-خواهم بروم در جاییکه پیش استاد دو زانو می-نشستم بنشینم. با توقف-های مکرر پله-های سنگی را طی کرده در «طنابی» نشست من بعد از پذیرائی پرسیدم نظر شما راجع باینکه حمله اعراب مسلمان تمدن ایران را نابود کرده است چیست؟ آقای تقی-زاده چنین پاسخ دادند تمدن ایران ساسانی و زرتشتی را نابود کرد و نه تمدن ایران را، زیرا تمدن ایران اسلامی بعد از آن ادامه یافت و هنوز هم تمدن ایران زنده است اما اینهمه قیل و قال هم که در این مورد راه انداخته-اند زیاد مقابل توجه نیست. بعد از حمله اعراب، عده-ای زرتشتی از ایران به هند گریخته-اند که حال 60 هزار نفر زرتشتی-های مقیم آن کشور را تشکیل می-دهند در هند همه احترام و امکانات از زمان رسیدنشان تاکنون بر ایشان فراهم بوده است. اما عجیب این است که در میان آنها افراد با سوادیکه خط و فرهنگشان را حفظ کند گویا وجود نداشته است زیرا دعاها و مراسمشان همه هند و مأب شده و بزبان اردو دعا می-خوانند و صحبت می-کنند در حالیکه در اینگونه مهاجرتها تنها افرادی که هم بنیه جسمی و هم رشد فکری و قدرت مالی داشته باشند معمولاً فرار می-کنند و یا مهاجرت می-نمایند. بعد افزودند در دوره قاجاریه که آغاز عصر انحطاط فرهنگ بعد از اسلام ماست وقتی کاروانی به هر نقطه می-رسید حداقل دو نفر خطاط در میانشان وجود داشت و می-دانیم که مستشرقین خط پهلوی و اوستائی را خواندند و به همه و از جمله زرتشتیان یاد دادند. عین همین مطلب را من بعدها با استاد ابراهیم پورداود مطرح کردم و ایشان جوابی نداشتند. بعدها در تهران نیز بار دیگر از دانی جان خواستم که بدین تقی-زاده برویم (1341) باصرار من بعد از تلفنی به منزل ایشان رفتیم و اینبار از آقای تقی-زاده راجع به اینکه میگویند زبان ترکی به ما اهالی آذربایجان تحمیل شده نظر خواهی کردم. ایشان نخست به تعارف گفتند شما که چنین دانی دارید که از فحول زمانند از من چرا می-پرسید گفتن نظر ایشان را می-دانم می-خواهم نظر شما را بدانم خنده-ای کرده و گفت که ترجمه فارسی آن چنین است: بنظر من هر زبانی که در ایران تکلم می-شود جزو زبانهای ایرانی یعنی اهالی و ساکنین ایران است همچنانکه ترکهای آذربایجانی و دیگر مردمان غیر فارس زبان، بایستی فارسی را فرا گیرند دولت بایستی فارس زبانها را نیز وادار کند که یکی از زبانهای مردمان دیگر را نظیر: کردی، ترکی آذربایجانی، ترکمنی، عربی، بلوچی، مازندرانی و گیلانی و غیره را فرا گیرند تا احترام متقابل به فرهنگ همدیگر تقویت و وحدت ملی ما نیز محکمتر شده و این مسخره بازی هم برچیده شود. بعد از مرحوم دانی جان نظر خواهی کردند و ایشان همه را تأیید کردند. بعدها دریافتم که علت کینه بعضی از مورخین و نویسندگان به تقی-زاده را در ضمن باید در اعتقاد او به دو نکته زیر جستجو کرد: اول، تمدن و فرهنگ بعد از اسلام ایران بمراتب باید آزاد شوند و زبان فارسی به عنوان زبان مشترک و نه زبان جانشین تدریس گردد. و فارس زبانها نیز یکی از زبانهای دیگر را فرا گیرند. بر مبنای نادرست ایرانی = فارسی زبان است که فعلاً آقای فریدون آدمیت در مقالات تاریخی صفحه ۱۳۶ می-نویسد: تقی-زاده باطناً تعلق خاطر وطنی نداشت ترک دوست و عرب پرست بود. ... , مرحوم دانی جان صرفنظر از آلودگی سیاسی و محفلی تقی-زاده خوش فکری. و دانش و بخصوص عاقل بودن او را می-ستود مرحوم دانی جان مسائل را خلط نمی-کرد مثلاً زمانی که مصاحبه آقای تقی-زاده را که تحت عنوان گفتگو با رجال بایشان نشان دادم که گفته بود: اگر دکتر مصدق نمی-خواست که سلطنت را برچیده کند هنوز هم نخست وزیر می-بود. بسیار ناراحت شده و گفتند تقی-زاده او یون بازلیق-لاریننان ال چکمز = تقی-زاده از شیطنت-ها و مسخره- بازیهای خود دست بر نمی-دارد. دایی جان فردی بی-غرض بود و سعی می-کرد مسائل را از روبرو ببیند و هرگز روابط دوستی با بی-مهتری به کسی در قضاوت علمی و منطقی او دخالت چندانی نداشت مثلاً با اینکه کسروی را دوست نداشت و دین تراشی و ساده اندیشی-اش در مسائل علمی و اقتصادی بر ایشان جالب نبود اما از

دو نظر با بدیده احترام می-نگریست نخست بخاطر جنبه تاریخی نگاری او بخصوص تاریخ مشروطیت و تاریخ هیجده ساله آذربایجان او را بر غم همه جانبداری-های کسروی می-ستود و می-گفت بعد از آن اکثر تاریخ مشروطه-ها را به اشاره تقی-زاده و برکشیده-های او بر علیه کسروی نوشته-اند اما هرگز جای آنرا نتوانسته-اند بگیرند. دیگر شهامت کسروی را در محکوم کردن رضاشاه و نوشتن این جمله در زیر نامه انتظار خدمت خود که از این ببعد خدمت منتظر من خواهد بود نه من منتظر خدمت می-ستود. در همین رابطه وقتی کاروند کسروی چاپ شد و نقد او را تحت عنوان موهن خرده-گیری: اصلاح اغلاط بیان الادیان را بر ایشان خواندم با آنکه به عباس اقبال (مصحح کتاب) دوستی و علاقه زیادی داشت همه را تأیید کرده و بار یک اندیشه کسروی را ستودند.

2-3-1 خاطره دوم مربوط به مرحوم آقای طه است که آمده و مدعی بودند که همه چیز در قرآن وجود دارد، من نیز مستمع بودم و با اجازه دانی جان سؤال کردم که: آقای طه قرآن کتاب تهذیب اخلاق است یا کتاب مهندسی و فیزیک و شیمی و بیولوژی و قمر مصنوعی سازی. ایشان مدعی شدند که بعضی آیات با کشفیات نجومی جدید خوانائی دارد گفتم آری اما کسانی که این کشفیات را کردند از وجود این آیات کاملاً بی-اطلاع بودند و آنانکه از وجود این آیات خبر داشتند هزاران سال به فلسفه و کیهان شناسی اقلیدسی معتقد بودند که در آن زمین ساکن و مرکز جهان است در حالیکه در سوره یس به حرکت خورسید بسوی «مسقر» ش بصراحت اشاره شده اما افتخار کشف آن به مسلمین نمی-رسد افتخار از آن کسی است که در مرکز کهکشان «هرکولز» را که خورشید را بسوی خود می-کشد با تلسکوپ کشف کرده است دانی جان مرحوم از سخن من طرفداری کردند و فخر فروشی تو خالی را محکوم ساختند. در اینحال آقای میرزا علی-النقی صدرالاشراف و وارد شدند و مرحوم طه که بقول سعدی سپر انداخته بود رفتند دانی جان ضمن نقل خلاصه مباحثه به پسر دانیشان افزودند: ضیاء راست می-گوید هزار و سیصد سال قرآن در دست مسلمین است چرا یک نفر یارشارد آن دنبال اثبات تجربی و علمی مسأله نرفته و همینکه دیگران که از این آیات بی-خبرند بی-توجه به آنها و بدنبال تداوم تجربیات علمی و عملی-شان این مطالب را کشف می-کنند مدعیان ما از زمین و زمان در ازاء بی-عملیشان طلبکار هم می-شوند بعد خطاب بمن فرمودند: علم اخباریست و اندیشه علمی بایستی کاملاً آزاد باشد در حالیکه اخلاق و دین عرفان انشائی هستند تطبیق دادن مرحله به مرحله علم و دین ممکن نیست زیرا دین و اخلاق و عرفانیکه با علم امروز سازگار می-نماید فردا که آن علم تغییر کرد یا نسخ شد لازم می-آید که دین نیز تغییر کند زیرا علم ناظر به امر نسبی و تجربی و اخباری و قراردادیست حال آنکه برای دین و تهذیب اخلاق و عرفان بعلت قائل شدن تقدس به آنها به مرجعی مطلق ارجاعشان می-دهیم و لذا بایستی از این امر بر حذر بود متفکرین بزرگ اسلامی نظیر فارابی و بوعلی نیز اندیشه آزاد فلسفی و علمی و عقلی خود را با ایمان مذهبی-شان خلط نمی-کردند لذا این سنت را بایستی ادامه داد. از یکسو اندیشه-های خود را در کمال آزادی تکامل داد و از سوی دیگر ایمان و عرفان و آزادگی و تذهیب نفس را دائم مراقب بود

4-1 در کلاس دوازدهم (1344) بودم که بعلت سؤ تفاهمی که دبیران ریاضی من هم تأکید کردند گمان بردم یکی از سه مسأله-لاینحل قدما یعنی تثلیث زاویه را حل کرده-ام و بدین منظور مدیر دبیرستان مرحوم دکتر تیموری موافقت کرد که به تهران رفته و راه حل خود را به استاد دکتر محسن هشترویدی نشان دهم به تهران آمدم نهار مهمان یکی از نزدیکانم بودم از آنجا به دانی جان زنگ زدم صاحبخانه خواست محبت را در حق من زیادت کند گفت بدهید من با ایشان صحبت کنم و دانی را با این عنوان که نهار چلوکباب داریم شما هم تشریف بیاورید دعوت کرد دانی جان آمد و بعد از ورود در ضمن اعتراض به نحوه دعوت گفتند: آخر حیوانات را برای خوردن دعوت می-کنند من اگر دلم بخواهد چلوکباب بخورم همه جا می-توانم بروم شما بگوئید دلم برایتان تنگ شده و یا همشیره زاده-ات خانه ماست تو هم بیا تا جمع ما جمع باشد ماحضر هر چه داریم می-خوریم این هم درسی بود که هرگز فراموش نخواهم کرد.

اشاره کنم که مرحوم دکتر هشترویدی بعد از اظهار ناراحتی در تلفن، که شما جوانان چرا وقت خود را بر سر مسائل غیر قابل حل تلف را نوشتند و گفتند بر روی این کار کنید $(x_n = y_n + z_n)$ می-کنید قبول کردند که راه حل-ام را ببینند و بعد قضیه فرما

بزرگتر از (2) غیر ممکن است و اثبات ریاضی راه حل کلی این غیر ممکن بودن هنوز ممکن نشده n حال آن که این معادله در توان است.

5-1 در دوران دانشکده کشاورزی کرج (1348-1344) که با ادامه تصحیح کتاب روضات-الجنان و جنات-الجنان تألیف حسین کربلانی تبریزی همراه بود من نیز روزهایی که درس نداشتم به تهران می-شتافتم و بخصوص تابستان در خدمت دانی جان بودم چند خاطره راجع به کتاب فوق-الذکر قابل ذکر است.

1-5-1 تصحیح کتاب را به مرحوم مدرس رضوی محول کرده و ایشان بعد از مطالعه اولیه گفته بودند تنها یک نفر می-تواند این کتاب را بطور بایسته تصحیح کند و آن استاد سلطان-القرائی است و خود به پیش دانی جان آورده و با اصرار تصحیح آنرا به دانی قبولاندند و خود نیز در تصحیح کتاب تا حدی شرکت جستند. دانی جان وقتی در تبریز بودند نیز من در تصحیح کتاب شرکت می-جستم و هر سه دانی-ها وقتی جمع می-شدند سخن مرحوم استاد حسن قاضی نداعی-ام می-شد که این سه برادر را با برادران ابن-اثیر مقایسه می-کرد (یکی فقیه دیگری مورخ و سومی نحوی) و سنگینی یک تصحیح جدی را احساس می-کردم و دانش فقهی، عرفانی، تاریخی، ادبی و نحوی مؤلف دستگیرم می-شد.

2-5-1 دانی جان به کتاب روضات. که بخصوص بعد از چاپ جلد اول کتاب و اقبال مؤلفین و دانشمندان به آن بدلائل روحی علاقمند بودند نخست آنکه مربوط به تاریخ آذربایجان (از اسلام تا شاه طهماسب صفوی) بود دیگر آنکه موضوع آن به عرفان مربوط می-شد و

روح مؤلف نیز همسو با آن دانی بود و خود بارها آنرا کتاب مبارکی می-نامیدند. در تحقیق موضوعات کتاب و سواس عجیبی داشتند به همه جا می-زدند آثاری که در خود آذربایجان بود شخصاً یا توسط دوستان خود بسته بودند. و عکس-هائی از آنها در قسمت پایانی جلد دوم کتاب دیده می-شود. برای نقشه تیریز نیز پس از جستجوی زیاد نقشه-ای که در زمان ناصرالدین شاه کشیده شده بود در قسمت پایانی جلد اول بچاپ رساندند تا با جو کتاب هماهنگ باشد در این باره چند نمونه که بعضی جنبه تاریخی دارد ذکر می-شود.

1-2-5-1 دانی جان قبر مرحوم شیخ خیابانی را مثل همگان در تبریز در کنار مدرسه ثقه-الاسلام نزدیک سید حمزه میدانستند و در باره قبر شیخ محمد مرحوم جمله-ای نوشته بودند که هنوز بقول فردوسی دو گوشم به آواز اوست:

آنجا رامش ناموس فضیلت و زعامت و مدفن عز و شرف و شهامت آذربایجان است اما بعد از طریق یکی از دوستان اطلاع یافتند که خانواده شیخ جسد مقدسش را به شاه عبدالعظیم منتقل کرده-اند و باهم به زیارت قبر رفتیم و جمله فوق را دانی از کتاب حذف کردند.

1-2-5-2 در آغاز تصحیح روضات.. یکی از دوستان نزدیک دانی وفات یافت ورثه که دانی را چون عموشان می-دانستند تقاضا کردند که برای تقسیم کتابهای خطی و رعایت عدالت دانی جان نظارتی داشته باشند قضا را نسخه پیشنویسی کتاب روضات را که در متن بنام «بیاض مؤلف» است در میان نسخ خطی یافتند. پس از تقسیم ورثه خواش می-کنند که هر کتابی را می-خواهند برادران دانی جان آن نسخه را که در تقسیم سهم یکی از برادران شده بود بعنوان امانت خواستار می-شوند و مالک بلافاصله آنرا تقدیم می-کند و این «بیاض» در واقع پیشنویس و دستنوشته اولیه کتاب روضات بود و نه تنها در تصحیح کتاب بلکه در تکمیل آن نیز بسیار مؤثر افتاد.

1-2-5-3 جمله ای دعائی در کتاب روضات است بدینصورت: «آهییا» شراهیا «...». دانی-جان بنا به لطفی که به من داشتند گفتند در این مورد تحقیق کنم. در سفری که به شهر ارومیه داشتم از کشیش آسوری آنجا مسئله را پرسیدم گفت احتمالاً در تورات مطلبی هست و تورات را باز کرد و گفت آسوری به اصل عبری نزدیک است آسوری و بابلی و اکدی بسیار قدیمتر از عبری هستند اگر این را از یک کشیش ارمنی می-پرسیدید به راحتی نمی-توانست جواب دهد و پس از جستجویی بالاخره متن صحیح آن را یافت که «آهییا آشراهیا» است ترجمه تحت الفظی آن «هستم آن که هستم» می-باشد و چنین تفسیر کرد که خدا می-گوید هستی من هستم. من مطلب را نوشته و به یکی از نزدیکان دادم وقتی کتاب چاپ شد مطلب را ندیدم قضیه را به دانی جان گفتم بسیار از بی مبالائی طرف و کنگ ماندن مطلب در روضات ناراحت شدند:

تورات- سفر خروج- بخش (سوره) ۴ شماره (آیه) چهارده) مضمون دیگر من همانی هستم که هستم شاید این است که: عقل انسانی (قادر بدرک ذات الایتغیر خدا نیست.

1-2-5-4 در عروسی خواهر یکی از دوستانم. آقای دکتر گنجویان مرشد طریقت ذهبیه نیز تشریف آورده بودند صحبت از هر دری میرفت من در مورد سنی بودن سادات لاله به کتاب روضات-الجنان و مؤلف آن حسین کربلانی که خود مرید شیخ احمد لاله-ای بود استناد کردم آقای گنجویان فرمودند: از احفاد ایشان در طریقت ما وجود دارند و شیعه اثنی عشری هستند. آدمم به دانی مرحوم ماقوع را گفتم فرمودند: دلیل نمی-شود قبل از صفویه اکثریت قریب باتفاق ایران بخصوص در شهرها سنی بودند و حالا شیعه شده-اند تبریز نیز نظیر ری و اصفهان و طوس و نیشابور و طبرستان از مراکز فرهنگی تسنن بود و امام فخر رازی در تبریز تحصیل کرده است.

1-2-5-5 روزی در گلوبندک درپاتوق دانی جان که مغازه-ای با چند میز و صندلی بود نشسته بودیم که خانم و آقای را راهنمایی از وزارت فرهنگ و هنر آوردند بعد از ورود مرد خود را دکتر عینی از تاجیکستان معرفی کرد و گفت خانم متخصص مینیاتور دوره صفوی است و گفتند که جلد اول کتاب روضات را خوانده و جد بزرگشان کمال-الدین عینی مشهور کتابچه-ای که حمله تختامیش خان قزل اردو را به تبریز شرح می-دهد به کتابخانه مدینه برده است. دانی جان از دوست فاضل جناب آقای حاج محمود حبشی که زیارت مکه می-رفتند خواستند تا از کتاب عکسبرداری کنند اما مقامات عربستان تنها اجازه رونویسی در محیط گرم کتابخانه مدینه را با ایشان داده بودند و ایشان همه را رونویسی کرده آوردند. دانی جان تلخیصی از آنرا در جلد دوم روضات آوردند و نسخه دستنویس را دوست دانشمند مرحوم آقای محمد مشیری گرفتند تا چاپ کنند. دانی جان در مورد اسم تختامیش یا نق نق مطالب جالبی نوشته بودند که متأسفانه بعلمتی که ندانستم در کتاب روضات چاپ نشد.

1-2-5-6 دانی جان برای تحقیق در مورد کتاب رهسپار استانبول شدند (1352) و من نیز که می-خواستم در اروپا ادامه تحصیل بدهم . به استانبول آمدم و دو ماهی در آق-سرای- هتل بابامان در محضر ایشان بودم و بمن گفتند بمان تا من بروم. در استانبول حرمت عجیبی به دانی جان قائل بودند: رئیس کتابخانه سلیمانیه و کانون خطاطان و... دانی جان می-گفتند اروپائیان بدست آتا تورک انتقامی از اسلام و شرق کشیده-اند که آنورش ناپیداست. و ما در ایران عظمت عثمانی را درک نمی-کنیم اما یک فرقی با رضاخان داشت و آن اینکه دزد نبود موقع مرگ دیناری نداشت روزی در کتابخانه سلیمانیه در پیش رئیس کتابخانه کسی از تمدن جدید ترکیه دفاع می-کرد دانی جان با آرامش گفتند بهتر نبود که شما این تمدن جدیدتان را بر روی تمدن قدیمی-تان بنا می-کردید طرف به عنوان مثال مورد این که خط عربی مناسب برای نوشتن زبان ترکی نیست زیرا ترکی استامبولی ۸ حرف صدا دار دارد و در خط عربی بیش از شش حرف صدا دار موجود نیست مثال آورد دانی گفتند ترکی آذربایجانی ما 9 حرف صدا دار دارد ولی با چند علامت میشود آنرا نشان داد و این

لازم نمی-آید که بر روی یک تمدن پانصد ساله خودمان قلم بطلان بکشیم. رئیس کتابخانه در تأیید سخن دانی جان گفت: «متأسفانه از (ریشه بریده شدید) (کوک-دن کسیدیک).

با ذکر و خاطره که دانی جان از تکرار آن خسته نمی-شدند و تداعی آنها باعث انبساط خاطرشان می-شد به خاطرات استانبول پایان می-دهم.

الف. روزی در هتل مردی آمد و خود را ارهان= اورخان معرفی کرد که به گروه بُزقورد (گرگ خاکستری) تعلق داشت می-گفت «شما هم مثل ما ترک هستید ما نمی-گوئیم شما حکومت کنیم شما بیایید به ما حکومت کنید اما یکی هستیم. بعد گفت: دیروز در بازار پیش یکی از دوستان ایستاده بودم کسی آمد ترکی هم صحبت می-کرد به صاحب مغازه گفتم چیزی نفروش. این عجم (غیر ترک را عجم می-گویند). است صاحب مغازه گفت آخر به ترکی صحبت می-کند گفتم ولش کن نمی-بینی چشمان کوچکی دارد عین میمون بعد به دانی جان و من نگاه کرد و گفت: به-به شما چقدر چشمان درشتی دارید! آنگاه از ریشه ترکان صحبت شد من گفتم در تاریخ خطانی شده و تورانیان را که قومی آریایی زبان بودند و بعداً سرزمین توران توسط ترکان تصرف شده و از آن پس اسطوره-های این دو در هم آمیخته است یکی گرفته-اند مثلاً داستان افراسیاب تورانی را در پشت-ها می-یابیم و اسم-ها همه آریایی است (ارجاسب تورانی قاتل زرتشت) همچنانکه خود توران نیز جمع آریایی دارد. ارهان ناراحت شد و بی آنکه اصل مطلب را نقد کند گفت تو چرا مثل عجم-ها افراسیاب می-گوئی بگو آلپ-ارتنگا که در واقع اسم جدّ اسطوره-ای ترکان به معنی ببر نر آزه است که در دامپختگی اسطوره-ها با افراسیاب تورانی یکی شده است. آنگاه سخن به فتح درخشان و تاریخساز آلپ ارسلان در ملازگرد کشید ارهان باز چهره در هم کشید که باز تو مثل عجم-ها تلفظ می-کنی بگو «آلپ اصلان» من که اولین بار بود نام حقیقی بزرگترین فاتح بعد از اسلام ایران می-شنیدم پرسیدم چی؟ دانی جان بوسط مکالمه آمدند و گفتند «آلپ اصلان» «قرل اصلان». بعد از رفتن ارهان دانی جان گفتند آخر این تعجب تا چه حد و مرزی تواند رسید درشتی و کوچکی چشم که دلیل مطلبی نیست بعلاوه خیال وحدت ترکان نه عملی است و نه ممکن، ضمن آنکه رابطه فرهنگی آنها حق مشروعی است خیال «ارهان» وقتی تعبیر می-شود که ایران، افغانستان، چین و شوروی از روی نقشه جغرافیایی محو شوند اما دفاع بُزقورد، گرگان خاکستری از آزادیهای فرهنگی و سیاسی بقول خودشان «ترکان اسیر» مشروع و درست است.

ب: در کانون خطاطان استانبول، دانی جان به رئیس کانون توضیح میدادند که کسی آمد با علاقه گفت: استاد من این خط را نوشته-ام چطور است دانی نگاهی کردند پرسیدند این خط جلی تو خالی را چگونه نوشته-اید؟ او گفت: اول این ور و آن ورش را نوشته-ام دانی گفتند آخر وسطش خالی مانده است صاحب خط گفت: آنرا بعداً پر می-کنم! دانی جان سری در تأیید تکان دادند. با هم که بیرون آمدیم به من گفتند او فرقی میان خطاطی و نقاشی خط قائل نیست اما این علاقه-ای که به خط گذشته دارد نباید توی دوش زد.

دانی جان را تا فرودگاه بدرقه کردم که رهسپار دمشق می-شدند تا شاید قبر شیخ احمد لاله-ای و قبر مؤلف روضات را پیدا کنند که بعد از مهاجرت مرشدش خود نیز بعلت سنی بودن و از ترس تیرانیان صفوی بدان دیار مهاجرت کرده و در آنجا وفات کرده بودند ولی متأسفانه چنانکه بعداً به من فرمودند کوشش مداومشان بجائی نرسیده بود. دانی جان برای کتاب روضات-مقدمه بسیار مفصلی نوشته و پرده از جنایات فرهنگی دوره صفویه برداشته بودند و آن دوره را دوران جعل و تزویر صفوی می-نامیدند اما آن مقدمه نیز بعلتی که برابرم روشن نیست چاپ نشده است. دکتر غفار کندلی از باکو نامه-ای نوشته بودند که بخش عمومی آن در جلد دوم کتاب روضات چاپ شده و عکس قبر حکیم خاقانی شروانی را قبل از آنکه مقبره-الشعرا پیدا شود از روی آرشیو موجود در موزه نظامی باکو فرستاده بودند. کتاب روضات جایزه سلطنتی بهترین کتاب سال را برد در این مورد نیز من شاید شاهد منحصر بفرد بودم سرکار خانم شمس-الملوک مصاحب از برندگان جایزه دعوت کرده و کار دانی جان را درخشانترین نامیده بودند. بعد از اتمام صحبت خانم دانی جان گفته بودند: من شما را نمی-شناسم اما با اخوی شما آقای غلامحسین رفیق من به این نوع مجالس نمی-آیم. خانم مصاحب لابد بعد از صحبت برادرشان بار دوم ماشینی دنبال دانی جان فرستاده و گفته بودند: اگر بخواهید از اعلیحضرت می-خواهیم که به خاطر سن و احترام شما استثنائاً برای شما صندلی گذاشته شود تا سر پا نمانید دانی جان جواب داده بودند خانم من از لطف شما ممنونم من به این نوع مجالس نمی-آیم وقتی نامه دعوت آمده بود و وضع لباس و غیره را نیز تأکید کرده بودند از من نظر خواهی کردند گفتم شایسته شما نیست که بروید فرمودند دست آن دزد را از دامن مملکت باید برید نه که فشرده. بالاخره از تهران به تبریز رفتند تا آسوده باشند. بعد از وفاتشان در روزنامه عبارت زیبایی خواندم که در تبریز گفته بودند به آن مضمون: قدی که به ذلت در مقابل آن نامرد خم شود هرگز راست نمی-شود. سعی دانی جان نمونه-ای است که محققین و مصححین جوان باید از آن نکته-ها فرا گیرند تا امر تصحیح یا تالیف را با جدیت و عشق به انجام رسانند. نه به انگیزه سودجویی یا شهرت

6-1 دوران افسری که به عنوان خدمت در سپاه ترویج و آبادانی در اصفهان بودم (1350-1348)، شاید یکی از بهترین و پربارترین دوره-های زندگی من محسوب می-شود. من به عنوان معلم گلکاری-سبزیکاری و درختکاری در مرکز آموزش کشاورزی «کبوتر آباد» انجام خدمت می-کردم از شنبه بعد از ظهر تا دوشنبه ظهر درس داشتم هر دوشنبه به قم می-آمدم و از ساعت 4 الی 6 خدمت علامه طباطبائی بودم و بعد به تهران خدمت دانی جان می-آمدم. صبح-های شنبه گاه به خدمت علامه می-رسیدم و گاه مستقیم به اصفهان می-رفتم.

وقتی کتاب شهید جاوید چاپ شده بود موقع رفتن به منزل علامه (در کوچه مسعود) در کتابفروشی-ها دیدم کتابی است که روی جلد آن نوشته شده: جواب علامه طباطبائی به کتاب شهید جاوید. آنرا خریده به منزل علامه آمدم. ایشان از دیدن کتاب بسیار ناراحت شدند و گفتند: آقا من در این مجادلات وارد نمی-شوم داستان این است که دو سال قبل آمدند به اصرار از من خواستند تا نظرم را در مورد علم امام بنویسم گفتم من اهل فتوا نیستم اما اصرار و اذیت بخدی بود که همین چند سطر را که ملاحظه می-کنید نوشتم که: بنا به نظر اکثریت علماء شیعه امام باذن-اله به غیب عالم است و آقایان برداشته-اند و آنرا وسیله مجادله خود قرار داده-اند. آمدم در تهران قضیه را به دانی جان که در پاتوق-شان نشسته بودیم نقل کردم و مرحوم آقای دکتر محدث اورموی (شوهر خواهر مرحوم جلال آل احمد) وارد شد. شروع به فحاشی بر علیه مؤلف کتاب شهید جاوید کرد و گفت علامه طباطبائی به پهنای صورت اشک می-ریزند. دانی جان با آرامش فرمودند آقای محدث اولاً قذف (ناسزا گوئی به) مؤمن حرام است ثانیاً ضیاء دیروز از پیش علامه آمده و بر عکس علامه از شیادی مخالفین ناراحت است.

در همین دوره بود که رابطه ما به دوستی تعالی یافت و از معدود محارم ایشان شدم. برای نمونه به ذکر خاطره-ای بسنده می-کنم:

1-6-1 با دانی جان خدمت علامه محمد تقی جعفری تبریزی (که با ایشان آشنائی قبلی داشتم) رسیدیم علامه جعفری که نظیر دانی . جان عاشق حضرت علی بود صحبتشان گل انداخت و بخصوص در مورد جمله-ای که برتراند راسل در کتاب عرفان و منطق خود راجع به عشق و مکاشفه و عرفان نوشته بود گفتند اگر آن زمان می-دانستم زیارت راسل می-شناختم. من گفتم ارزش انسانی راسل در موضعگیری او بر علیه جنایت امریکا در ویتنام و نیز بر علیه جنایت جنگ امریکا در ویتنام و نیز بر علیه ستم اسرائیل بر فلسطینیان است که می-خواست دادگاهی نظیر دادگاه ویتنام علیه اسرائیل هم تشکیل بدهد و پیش نویس آنرا بعد از مرگش در پارلمان مصر خواندند. دانی جان نیز علاقه وافری به راسل داشت و همه اینها باعث تداوم دوستی میان علامه جعفری و دانی جان شد و استاد جعفری همه شرح و تفسیر مثنوی-شان را به دانی فرستادند و اغلب با هم می-خواندیم و بعضی را دانی جان بسیار می-ستودند.

1-6-2 در نزدیکی گلوبندک خانه-ای بود که هنرمندی خط شناس می-زیست و کارش تعمیر تابلوها و قابگیری بود روزی با هم به . آنجا رفتیم. رباعی بدون امضائی بود به قرار زیر:

هر چند که جان عرف آگاه بود کی در حرم قدس تماش راه بود

دست همه اهل کشف و ارباب شهود از دامن ادراک تو کوتاه بود

دانی جان آن را به قیمت چهار هزار تومان خریدند وقتی بیرون آمدم پرسیدم. گران نیست، فرمودند این خط «میر» است. میر سه گونه خط نوشته است.

خط دوره جوانی-اش که خام است -

خط میانسالی-اش که کمال خط نویسی است. -

خط دوره پیری-اش بعلت لرش دست چندان مطلوب نیست. -

این تابلو از تابلوهای میانسالی اوست. بعد متوجه نگاه تحسین-آمیز توأم با حیرت من شدند و پرسیدند: ضیاء به نظرت معلم من کیست، گفتم نمی-دانم، فرمودند: «عشق» است.

1-6-3 در خیابان ناصر خسرو دست-فروشی بود که روزی دانی جان با او صحبت کرد و وقتی جدا شدند گفتند او دیوان صائنی دارد . که زمانی پنج هزار تومان گفت و خریدم حالا بیست هزار تومان می-گوید فردا بعد از ظهر وعده کرد که آنرا بیاورد. باهم رفتیم و دیدند و خریدند فرمودند در موقع نگاه کردن خط صائب را هم در حواشی کتاب دیدم و لذا بی-تأمل خریدم. آوردیم در خانه بعد از مطالعه معلوم شد که در هند نوشته شده و هفتاد هزار بیت شعر دارد و بعد از تحریر داده-اند صائب باز خوانی کرده و گاه مصرع یا بیتی بر آنها افزوده و دو جا مهر صائب را هم پیدا کردیم. این کتاب توسط دوست دانشمند مرحوم آقای سید یونسی در مقدمه-ای که به دیوان صائب (بخط خود شاعر) نوشته-اند معرفی شده است. (انتشارات دانشگاه تبریز شماره 246 صفحه 6) علاقمندانی هفده غزل ترکی صائب را که در آن دیوان نوشته شده بعدها خواستند چاپ کنند دانی جان فرمودند: اگر می-خواهید در کاغذ اعلا با جلدی ماندگار چاپ کنید می-دهم اما اگر نیت چاپ بازاری دارید نخواهم داد. غرض از ذکر این دو خاطره استادی ایشان در شناخت خط استادان هنر بود. ایشان آثار نقاشان گذشته را نیز نظیر خطاطان می-شناختند و روز آقای محترمی که در هیاهوی جشنهای تخت جمشید و شاهنامه-گیر افتاده بود و از دانی جان راجع به آثار نقاشان سوالات مشخص می-کردند دانی جان فرمودند فعلاً دور دور کورش و داریوش و رستم و اسفندیار است و نفع شما هم در همین کارهاست که به آن مشغول هستید. پرس و جو این مطالب را بگذارید به وقت دیگری.

4-6-1 با دای جان نزدیک مجلس شورای ملی سابق می-رفتیم که به آقای مجتبی مینوی برخوردیم از دای جان و من دعوت کرد تا به کتابخانه مرکز تحقیقات شاهنامه که تحت مدیریت ایشان بودجه کلانی را بخود تخصیص داده بود برویم. ضمن صحبت آقای مینوی آیه-ای خواند و دای جان بلافاصله صحیح آنرا خواندند بعد آقای مینوی برای کاری به درون رفته و دای جان گفتند چون آیه بود ناچار شدم صحیح آن را بخوانم و ایشان رفتند نگاه کنند که حق با کیست.

5-6-1 در نزدیکی مدرسه البرز قدیم با مرحوم دکتر بیانی مصادف شدیم و دای جان که از مقاومت او در برابر تصفیه کتابخانه ملی توسط تیمور بختیار رئیس سازمان امنیت وقت شاه به من سخن-ها گفته بودند بسیار با محبت با او برخورد کردند و بدعوت ایشان برای صرف چایی به کافه-ای رفتیم (دای جان ابداً اهل کافه رفتن نبودند). مرحوم دکتر بیانی از محبت دای جان قدر دانی کردند و این که مقدمه کتاب خط شناسی را دای جان نوشته و به ایشان داده-اند سپاسگزار بودند. دای جان گفتند آقای بیانی آن بین ما بود با وجود این که ضیاء خواهر زاده و از محارم منست- لزومی نداشت پیش او می-گفتید خواهشمندم دیگر تکرار نشود.

6-6-1 پسر خاله دای جان مرحوم سرلشگر محمود کی-دو تابلو نقاشی یکی از رضاشاه و دیگری از محمد رضا شاه خریده بود و دای جان را برای تعیین ارزش آنها به خانه-اش دعوت کردند دای جان بعد از دقت معلوم کردند که کار «میر مصور» است و گفتند: اگر بجای این دو، عکس دو رویش مثلاً نور علیشاه و مشتاق علیشاه را کشیده بود هر کدام دویست-هزار تومان می-ارزید اما چون کار استاد است هر کدام به شصت هزار تومان می-ارزد. مرحوم کی-می-گفتند اکثریت در این مملکت کالانی را که ندارند بفروشدند و پسر خاله کالاهای خود را نگه داشته-اند. اگر من قطره-ای از معلومات ایشان را داشتم غوغا به پا می-کردم. در پاریس نیز آرزویش رفتن به ایران و زیارت وطن و مرحوم دای جان بود و مدفون شدن آن در خاک مقدس.

7-6-1 وقتی فیلم هشت ساعته جنگ و صلح تولستوی ساخت شوروی بر روی اکران بود با اجازه ایشان بلیط گرفتم و هر دو قسمت را دیدند و چون ارادت زیادی به جنبه عرفانی و انسانی تولستوی داشتند بخصوص سخنان عرفانی کتاب را که در فیلم منعکس بود می-نیوشیدند. و بعدها گفتند باز اگر آن فیلم را آوردند خبرم کن. این تنها فیلمی بود که از دوره-ای که فرصت مصاحبتشان را داشتم، رفتند.

8-6-1 هر کتاب تازه علمی و فلسفی که می-گرفتم بر ایشان می-خواندم و از این خواندن مقالات شمس تبریزی با شاهدهایی که جا به جا از مثنوی و دیوان شمس نقل می-کردند از همه بیادماندن-تر است نظرشان را بعد از ختم کتاب چنین بیان کردند:

این کتاب ادعای موهوم و یا بیسواد بودن شمس تبریزی را باطل می-کند هر چند در عرفان سواد شرط تعیین کننده-ای نیست چنانکه مرشد شیخ بهائی-الدین عاملی نیز سواد خواندن و نوشتن نداشت که در حق پیامبر اسلام گفته-اند:

اگر بودی کمال اندر نویسانی و خوانائی چرا آن قبله کل نانویسا بود ناخوانا

در ضمن بیانگر این است که مولوی مایه را از شمس و همین کتاب گرفته است. در دیداری هم که با مصحح کتاب مرحوم مدرس در خدمت ایشان داشتیم گفتند: مناسبتر بود بجای مقالات شمس تبریزی آنرا امالی شمس تبریزی می-نامیدید بعد به من توضیح دادند که امالی عبارت از کتابت جوابهایی که از بزرگان شده ولی سوالات در آن منعکس نیست لذا فهم مطالب راحت نیست. دای جان بعد از خواندن «رجال» نیچه، تصویر او را با سیاه قلم کشیدند و تصویری نیز از «امام-البرکه» نویسنده سیاه پوست امریکائی که مسلمان شده بود کشیده بودند که هر دو استادانه بود. در مورد نیچه قضاوت او در مورد اسلام بیشتر باین کار الهام بخش شد و نیز آزادی و پاکدلی-اش.

9-6-1 دیوان عارف قزوینی را می-خواندیم وقتی اشعاری که در راستای فکر تک زبانی رضاشاه-هی بر علیه زبان ترکی نوشته بود تمام کردیم و مدحی که در حق تقی-زاده نوشته بود خواندیم دای جان گفتند دشمنی کسروی با تقی-زاده بر سر مسأله عارف قزوینی شروع شد که در زمان وزارت مالیه (دارائی) تقی-زاده (که آن زمان اداره اوقاف نیز وابسته به آن وزارتخانه بود) کسروی بخاطر نجات عارف از وضع بدمالی پیش تقی-زاده می-رود و از او می-خواهد چند ده وقتی را در اختیار عارف که شاعر ملی است قرار دهد تا کسروی بوسیله آدم مطمئنی آنها را اداره کند و عایدش را به عارف واگذار نماید اما تقی-زاده قبول نمی-کند اما به نظر می-رسد که تقی زاده از خط فکری عارف ساده-دل و کسروی که در راستای سیاست رضاشاهی تک فرهنگی بود، دل خوشی نداشت. دای جان افزودند تقی-زاده آدمی بود اهل حساب و کتاب. وقتی خبر مرگ تقی-زاده را شنیدند به من گفتند: او را دینی اخلاقی بگردن من بود داستان آن اینکه وقتی پسر دیگر حاج آقا بزرگ تهرانی (صاحب-الذریعه که با دای رابطه دوستی و مکاتباتی داشت) را پلیس مخفی شاه گرفت در تهران با دوستان جلسه-ای تشکیل می-دهند و بحث می-شود که پسر اول حاج آقا بزرگ را که سرهنگ زیبایی شهید کرده و اگر پسر دوم حاج آقا بزرگ (علینقی منزوی) را هم بکشند این مرد بی-همتا که صاحب یکی از آثار ماندگار قرن معاصر است نیز عملاً از میان می-رود، یکی از شرکت کنندگان در جلسه می-گوید نجات او از دو کس ساخته است سرتیپ صفاری یا سید حسن تقی-زاده و تنها این دو نفر می-توانند عفو او را از شاه بخواهند دای جان که هرگز به خاطر خود از کسی تقاضائی نکرده بودند به خاطر نجات جان آقای منزوی که دای مرحوم جلال آل احمد نیز هست داوطلب می-شوند با آقای تقی-زاده مسائل را مطرح کنند می-گفتند وقت گرفته و رفته و رفته و عنوان جمعی از دوستان و خودم به پایان رسید خود او نیز با رضای خاطر گفت عید

قربان نزدیک است حتماً فکری می-کنم در عید قربان به عنوان مقدمه الوکلا ضمن تبریک عید آزادی آقای منزوی را به عنوان عیدی از شاه خواستار می-شود و روز بعد آقای منزوی را آزاد می-کنند پیش دانی جان می-آید. دانی جان برای تشکر مجدداً از تقی-زاده وقت می-گیرد و به همراه آقای منزوی به دیدار تقی-زاده می-روند دانی جان نقل می-کردند که تقی-زاده با توجه به- مشرب فکری آقای منزوی به ایشان گفتند: شما هر عقیده-ای که دارید آزاد به آن معتقد باشید اما در شیعه اثنی عشری بحثی به نام تقیه وجود دارد از شما تقاضا می-کنم به خاطر پدرتان آقای حاج آقا بزرگ آن را رعایت کنید بعدها که آقای منزوی در لبنان بود نامه-ای به دانی جان فرستادند و دانی جان به همین منظور به مرحوم جلال آل احمد تلفن کردند تا در مورد محتوای نامه مذاکره کنند.

10-6-1 مرحوم جلال آل احمد آمدند من نیز حضور داشتم دانی جان نامه دانی-شان آقای منزوی را که آرزوی انتقام از سرهنگ زبیبی و رژیم شاه را کرده بود برای آقای جلال آل احمد خواندند مرحوم جلال گفت من در کار سیاسی آنها وارد نمی-شوم و بعد شمه-ای از لو دادن توده-ایها مائونیستها را به ساواک و بر عکس مائونیستها توده-ایها را به پلیس شاه بیان کرده و رفتند دانی جان شجاعت مرحوم جلال را می-ستودند و می-گفتند: خانم سیمین دانشور دانشمند هستند پدر مرحوم جلال آل احمد نیز آدم خوبی بودند اما حاج آقا بزرگ یکی از نوادر دوران-اند.

مرحوم حاج آقا بزرگ را جع به کتاب روضات شرحی مبسوط نوشته بودند که مرحوم دانی جان به پشت جلد کتاب روضات خودشان چسبانده بودند که اگر امکان چاپ آن یک ورق در همین مجموعه فراهم شود باعث مزید امتنان خواهد بود.

11-6-1 آخرین سخن را در این مورد با ذکر خاطره-ای از مرحوم محمد مشیری باتمام می-رسانم هر چند انبوهی از خاطرات شخصی که باز جنبه تاریخی دارند باقی مانده است. مرحوم محمد مشیری که ابتدا با دانی جان آشنا و بعد محبت و لطف خاصی به ایشان پیدا کرده بودند به طوریکه بعدها «آقا» خطابشان می-کردند. روزی آمدند و چند نسخه از کتاب «راهنمای خط کوفی» خود را به دانی جان هدیه کردند. ایشان کتاب را که باز کردند دیدند کتاب به دانی جان هدیه شده و در مقدمه نیز نوشته بودند که جز استاد جلال همای و استاد جعفر سلطان-القرائی کسی در ایران متخصص این مسئله نیست. دانی جان با ادب خاص خود گفتند: آقای مشیری این همه محبت و لطفی که به من می-کنید اقل از من نیز سوال می-کردید که من خود را شایسته می-دانم یا نه. آقای مشیری با حالت خاص و شوخی گفتند: آقا در شایستگی شما تردیدی نیست اما این انحصار تخصص خیلی از مدعیان را به شکم درد مبتلا خواهد کرد! وقت دیگری که مرحوم حاج میرزا عبدالله مجتهدی و حاج میرزا فتح-الله ثقه-الاسلام و آقای محدث تشریف داشتند. آقای مشیری نیز آمدند و مستقیماً به پستوی «باتوق» دانی در گلوبندک رفتند دانی جان به شوخی تکرار می-کردند که آقای مشیری صندلی اینجاست ایشان گفتند: وضع حمل دارم مقصود چند نشریه ممنوعه زمان شاه بود که در زیر پیراهن خود مخفی کرده بودند بعد دانی جان به شوخی خطاب به آقای مشیری و من پرسیدم: شما فرزندان حسن افطس [3] چرا این قدر افراد ماجرا جوئی هستید، آقای مشیری جواب دادند: «ماجرای جو نیستیم می-گوئیم بگذارید از آزادی زندگی کنیم نمی-گذارند» بعد آقای مشیری مقاله-ای را که به جمله دعای «خدایا مریضهای ما را شفا بده» آغاز می-شد، خواندند از خنده-های مرحوم آقای محدث و حاشیه-های خاص مرحوم مشیری، دانی جان آنقدر به آرامی می-خندیدند که از چشمانش اشک جاری شده بود. من هرگز چنان حالتی را از ایشان ملاحظه نکرده و وقتی آقای مشیری رفتند دانی جان گفتند خدا سلامتشان بدارد.

2-خاطراتی که ناقلین آنها یا شاهدان آنها روی در نقاب خاک کشیده-اند.

1-2 در تهران بودم ده جلد کتاب عربی که در تبریز چاپ شده بود از دانی جان دریافت کردم با لیستی از افرادی که بایستی به آنها تقدیم می-شد از جمله آیت-الله زنجانی و . . . بعد از یک ماه به تبریز آمدم و ضمن صحبت از کتاب مزبور سخن به میان آمد دانی جان گفتند با آنکه عربی بود ولی همه به فروش رسید و می-خواهند به فارسی نیز ترجمه کنند من گفتم این کتاب تحت عنوان «بیت پرستی و مسیحیت کنونی» توسط نماینده مجلس اول آقای دامغانی ترجمه و در مجلس شورای ملی نیز چاپ شده و من در میان کتابهایم در تبریز دارم رفته و آن را آوردم. دانی جان به مرحوم حاج میرزا محمد علی قاضی طباطبائی زنگ زدند و قضیه را به ایشان گفتند جلسه-ای با حضور مرحوم آقای قاضی با پسر عمویشان استاد آقای حسن آقا قاضی در منزل دانی جان تشکیل شد من کتاب را به آقای حاج میرزا محمد علی آقا قاضی دادم و گفتم این کتاب دو نقص دارد که باید مرتفع شود: نخست آنکه کلماتی معرب بکار رفته است که حال هیچ و فرد فارسی-دان معنی آن را متوجه نمی-شود و باید به اصل فارسی برگردانده شود مثلاً به جای «ریگ ودا»، (رکفا) و به جای زرتشت، «روستر» و . . . ترجمه شده-است. دوم مقدمه-ای لازم است تا کتاب را کاملتر کند و مقایسه-های کتاب که بین هندوئیسم و مسیحیت و نیز آئین بودائی و مسیحیت است بایستی مقایسه-ای نیز با آئین مهر (میترائیسم) با مسیحیت شود تا تکمیل گردد. مرحوم آقای قاضی گفتند این کار را شما به عهده بگیرید و من در مدت کوتاهی که در تبریز بودم و طی دو ملاقات با حضور دانی جان در منزل آقای قاضی داشتیم کتاب را تصحیح کرده و خدمت آقای قاضی دادم و ظاهراً تا کنون چاپ نشده است. دانی جان دانش مرحومان آقای حاج میرزا محمد علی آقا و حاج حسن آقا قاضی طباطبائی را می-ستودند و چون در مقدمه آن کتاب ذکری از استاد ذبیح بهروز رفته بود مرحوم حاج میرزا محمد علی آقا گفتند: ایشان بعد از ملاقاتی که با پسر عمو علامه طباطبائی داشتند در عقاید خود تعدیل زیادی قائل شدند.

2-2 برای بازدید عید با دانی جان به دیدار عمویم آقای مهندس مرتضی-خان صدالاشرفی که شوهر خواهر دانی جان نیز هستند در نزدیکی منبع آب تهران رفته بودیم. در یکی از طبقه-های ساختمان دوست ایشان که خانمشان خواهرزاده استاد ذبیح بهروز بودند،

زندگی می-کردند استاد بهروز نیز تصادفاً برای بازدید همشیره-زاده خود بعد از نیم-ساعتی آمدند و با آنکه دایی جان قبلاً می-خواستند زودتر بروند اما سخن ما با استاد بهروز گل انداخت و مرحوم بهروز که خود خط-شناس و هنرمند بود به دایی-جان گفتند: «من از دیدن زیبایی بعضی از خطوط بر خود می-لرزم» که دایی را این سخن سخت-پسندانه افتاده بود. بعد دایی جان سخنی از مسجد جامع ساوه که استاد بهروز اهل آنجا بودند به میان کشیدند و اینکه آن مسجد را به دستور طغرل سلجوقی ساخته-اند و چگونه شاه اسماعیل با تغییر کاشیها و آرایش ظاهری به نام خود قلم زده است و بعد از وسعت مشرب و سعة صدر طغرل سخن-ها گفتند که چگونه در «زواره» در کنار آتشکده و کلیسا، مسجد ساخت بی-آنکه آنها را ویران کند.

2-3 مرحوم دکتر غلامحسین ساعدی وقتی دانست که من همشیره-زاده، شادروان جعفرسلطان-القزایی هستم پیش ابوی و عده-ای از دوستان گفتند: «یادم می-آید که اولین بار که به خدمت دایی-تان در تبریز رسیدم کنار حوض منزلشان از من پرسیدند: چرا به «ترکی» (آذربایجانی) نمایشنامه نمی-نویسم. من سعی کردم اما نگذاشتند منتشر شود

خاطراتی که گویندگان و یا شاهدان آن زنده-اند. -

1-3 روزی در تبریز استاد دکتر منوچهر مرتضوی به منزل دایی آمدند و من پذیرایی می-کردم از دایی جان راجع به نامگذاری . کوچه-ها و خیابانهای تبریز نظر خواستند ایشان جواب دادند: اگر این اسم-گذاری به منظور آنستکه مردم این شهر بفهمد که مفاهیمی داشتند در آن صورت من می-توانم نظر بدهم که مثلاً کجا را به نام بابا مزید یا بابا فرج یا دیگر مشاهیر تاریخی شهر بگذارید اما اگر قصد بر این است که فلان دختر و پسر ژیکلو که از تهران برای تفرج می-آیند خوششان بیاید یا مأموران آن چنانی مرکز را پسند افتد فعلاً که آنها بکار نا مگذاری خیابانها و کوچه-های شهر مشغولند. بعد از رفتن استاد من در تائید سخن ایشان و اینکه مردم نسبت به اسماء تحمیلی چه عکس-العملی نشان می-دهند به ذکر مثالهایی که موجب انبساط خاطرشان شد پرداختم.

2-3 در تهران به همراه دایی جان به انجمن آذربایجان می-رفتیم روزی آقای سلام-اله جاوید به «پاتوق» دایی جان در گلوبندک آمدند. قضا را شخص دیگری هم آمد. شخص اخیر از آقای جاوید پرسید چکار می-کنید. آقای جاوید گفت کتاب لغت و مثل-های آذربایجانی می-خواهم چاپ کنم اجازه نمی-دهند شخص مزبور بقول دایی جان مانند پلنگ از ناراحتی باد کرد و گفت: در بدن من علامت 17 سر نیزه وجود دارد من رئیس چاپخانه-های حکومت ملی آذربایجان بودم و هفده چاپخانه بزرگ زیر دست من بود از سطح آنا دیلی (اول ابتدائی) تا سطح دانشگاه کتاب چاپ می-کردم رفتی و همه را به بوسه یک فاحشه فروختی و حالا شکایت می-کنی که اجازه چاپ نمی-دهند. آقای سلام-اله جاوید بگو ببینم تو از دولت محمد رضا شاه حقوق استاندارد می-گیری یا نه؟ آقای جاوید جواب مثبت داد طرف بلافاصله گفت: تو استاندار پیشه-وری بودی محمد رضاشاه چرا به تو حقوق می-دهد اصلاً بگو که تو چرا زنده ماندی؟ بعد به نقل خاطره-اش چنین ادامه داد: وقتی ماشین کنسول آمریکا رد شد سربازان محمد رضاشاهی محشری در تبریز به پا کردند جسم زخمی شده مرا به باغی برند که در آنجا همه را بعد از محاکمه فرمایشی تیرباران می-کردند. پدرم باغمان را به 9 هزار تومان فروخت و مرا از آن سلاخانه پراند. بعد از دایی جان بخاطر بلند کردن صدای خود عذر خواهی کرده و رفت. مرحوم سلام-اله جاوید را برای گفتن نمانده بود.

3-3 دایی جان دوستی با مرحومان دکتر محمد معین، علامه دهخدا و علامه قزوینی داشت.

مرحوم دکتر محمد معین را بر دلیل آزاد منشی-اش بسیار دوست می-داشت. در فرهنگ معین، جلد اول، صفحه هشتاد و سه، ۱-۳-۳ دایی جان را جزو همکاران فرهنگ خود نامبرده و نوشته-اند: سلطان-القزایی (جعفر). فاضل محترم، یادداشتهای مختلف. نیز معظم-اله بعضی نسخ خطی نفیس را از کتابخانه خود در اختیار نگارنده گذاشته-اند.

مرحوم علامه دهخدا قسمتهای مهمی که راجع به شرح حال رجال آذربایجان است از کتاب چاپ نشده «المحافل» دایی جان در ۲-۳-۳ لغتنامه خود نقل کرده است. به عنوان نمونه می-توان به شرح حال حجت-الاسلام نیر تبریزی فقیه، عارف و شاعر بزرگ قرن گذشته رجوع نمود. دایی جان می-گفتند: اگر او باش در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ موفق به آتش زدن فیشهای لغتنامه دهخدا می-شدند یکی از بزرگترین فاجعه-های علمی و ادبی معاصر اتفاق می-افتاد. می-گفتند: قرار بوده بعد از فرار شاه، ایران جمهوری شود و دهخدا نامزد ریاست جمهوری بوده است. او را کودتاچیان به دادگاه نظامی می-برند و سوال می-کنند: آیا این درست است که قرار بود شما نامزد ریاست جمهور شوید؟ گفته بود: از من چنین مطلبی نخواست-اند. قاضی ارتش پرسیده بود: اگر پیشنهاد می-کردند قبول می-کردید؟ جواب داده بود: ملت را که نمی-شد بی-سرپرست گذاشت! مرحوم دایی جان بیتی به مناسبت تاریخ فوت دهخدا گفته بودند که در مجله یغما به چاپ رسید و به تکرارش می-ارزد بدین صورت:

رحلت خواجه دهخدا دانی

از «لغت نامه» گر جدا خوانی

که به حساب ابجد چنین است 1334=96-1430 تصادفاً نام دائرة-المعارف علامه دهخدا با تاریخ وفات او برابر است.

3-3-3 با مرحوم علامه قزوینی. دوستی دایی جان از همه عمیقتر عشق او را به دانستن و عمق تحقیقات او را می-ستود و سادگی او . و اینکه با وجود چنان دانشی آلوده به بازیهای پهلوی-ها نشد، را بسیار دوست می-داشت. کتاب «وفیات -المعاصرین» علامه و تصحیحات او را نمونه-ای از تحقیق عمیق می-دانست. مرگ جانگداز او که در ایران غریب مرد و تقدیریکه مردم عادی از او کردند همواره ورد کلام دایی جان بود.

3-3-4 روزی مرحوم بولوت قره-چورلی متخلص به «سهند» که دوستی با ایشان داشتم از من خواستند تا بدیدار دایی جان برسند . ساعت 10 صبح آمدند و به دعوت دایی جان برای نهار نیز ماندند. مرحوم سهند شعری که در انتقاد به استاد شهریار. وقتی در جشن هنر شیراز شرکت کرده بود، سروده بود، خواندند و پس از آن جواب شعر استاد شهریار را بنام «منظومه بلند سهند» نیز خواندند ما که اولین بار بود آنرا می-شنیدیم (1353) دایی جان و من بسیار لذت بردیم آنگاه دایی جان گفتند: همچنانکه خود شما در شعر انتقادی-تان اشاره کرده-اید، شهریار امروز سمبل آذربایجان و سیاست ما برای رواج آزادیهای فرهنگی در این کشور استبداد زده است او را باید تقویت کرد. شعر سهند را دانی جان یکی از اوج-های شعر ترکی آذربایجانی می-نامیدند و مرحوم سهند گفتند استاد، شهریار مانند کسی است که کلمات را در رف چیده هر کدام را هر زمان بخواهد پائین می-آورد. من گفتم آقای سهند شما شخص خوشبختی هستید هیچ انسانی کس دیگر را چنین زیبا مدح نکرده است.

ذکر خاطرات را در همین جا به پایان می-رسانم و به ذکر چند صفت مشخصه-ای از دایی جان بسنده می-کنم:

حجب: بسیار آدم محبوب و مؤدبی بودند -

عقل: یکی از بارزترین صفات ایشان بود سنجیده حرف می-زدند و عبارت-ها همیشه کوتاه و رسا بود. مثلاً یکبار در مورد کتاب - پرحمی نظر خواستم گفتند: «حق سوز بیر بیله اولماز (حرف حق اینقدر نمی-شود). یکبار نیز در مورد شخصی که ادعای عارف بودن داشت پرسیدم گفتند: روزی بدیدنش رفتم دیدم کتاب چهل طوطی می-خواند! بعد شعری از سعدی خواندند

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی-خبراند آن را که خبر شد خبری باز نیامد

عدم اعتقاد به خرافات: ابدًا به خرافات اعتقادی نداشتند. -

آدم شناسی: علاوه بر این خصلتشان به عنوان بخشی از فرهنگ خانوادگی. بقول قدام، علم رجال می-دانستند، امید است به همت - استادان گروه تاریخ دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه تبریز، کتاب بی بدیل «المحافل» دایی جان که شرح حال رجال آذربایجان است بزبور چاپ آراسته گردد تا با آگاهی از زندگی پر افتخار پدران خود، شایستگی-های خود را فروتنتر کرده و بر افتخارهای اسلاف خود بیافزاییم.

هنر شناسی: در هنرهای گوناگون نظیر خطاطی (بخصوص خط ثلث) و نقاشی و جلد سازی و صحافی و تعمیر آثار عتیقه، مهارت - تام داشتند و این علاوه بر دانش خط و نقاشی شناسی-شان بود که خاطره-هائی نقل شد. اوج هنر مستظرفه ایران بعد از اسلام و حتی تاریخ ایران را عصر تیموری می-دانستند.

به اسلام و شیعه اثنی عشری معتقد بودند. از ترکیه به دمشق و از آنجا به مکه رفتند اما ابدًا اهل تظاهر نبودند اگر نگویم که اهل - کتمان بودند.

به عرفان تعلق خاطر زیادی داشتند و نسخه-های منحصر بفردی نظیر سلسله الاولیاء و... در اختیارشان بود. عقل را بقول خود - «موجود شریفی» می-دانستند اما عشق را «اسطربلاب اسرار خدا» قبول داشتند.

به آذربایجان و زبان آذری علاقمند بودند نه تنها معتقد بلکه مصرّ که آثار کشف شده در تبریز یا هر شهر دیگری را باید در همانجا - نگهداری کرد و مانع ارسال آن به مرکز یا چنانچه شیوه جاری شده بود به موزه کشورهای بیگانه، شد.

به ایران و استقلال آن علاقمند بودند و به همین خاطر از خانواده اجنبی نشاندۀ پهلوی متنفر و مصدق را دوست می-داشتند و در مورد - کودتای 28 مرداد 1332 گفتند: صرفنظر از دخالت بیگانگان غربی و شرقی و عوامل خود، مصدق را غیرت فالحشگان و اوباش و بی-غیرتی و نا آگاهی مردم سرنگون کرد. ریشه علاقه-شان به انقلاب 22 بهمن نیز علاوه بر جنبه مذهبی در مورد استقلال طلبی و حب وطن بود.

به ادبیات فارسی و ترکی و عربی عشق می-ورزیدند. وقتی شعر ناصر خسرو را خواندم: -

من آنم که در پای خوکان مریم مرابن قیمتی در لفظ دری را

گفته شاعر عرب را در مورد شعری، تکرار کردند که: اینجا جای سجده است.

همه آثار گذشتگان را دوست می-داشتند اما با سیاست دولت که بعضی را عزیز و برخی را ذلیل و منهدم می-کرد بشدت مخالف بود - و انعکاس این مخالفت را ساده-بینان با مخالفت ایشان با آثار قبل از اسلام یکی می-گرفتند. ایشان به چغا زنبیل ایلامی، تخت جمشید هخامنشی، مقبره طغرل سلجوقی و آثار صفویه و قاجاریه و هنرهای معاصر به یک چشم و با یک عشق نگاه می-کردند و بع معنی عام کلمه هنر دوست بودند.

دوستدار علم و حقیقت و راستی بودند و دائماً در راه. هرگز به گروههای سیاسی یا سازمانهای مخفی و علنی نپیوستند و استقلال - فردی خود را چه از نظر مادی و چه فکری و عملی حفظ کردند. معتقد بودند از مادیات آنقدر باید داشت که بی-نیاز بود و به موقع به دیگران نیز کمک کرد.

سخن خود را با شعری از عموم آقای سید عبدالعلی صدرالاشرفی که پسر خاله دایی جان نیز هستند، به پایان می-رسانم که زبان حال من نسبت به دایی، مرا دو دوست از دست رفته-ام می-باشد که به یقین محسوس بودن با او سعادت عظمی برایم بود و فقدانش برایم فاجعه-ای غیر قابل جبران است.

شمع یک شب سوزد و راحت ز سوز خود شود

سوزش دل را تماشا کن که سوزد پایدار

پاریس، 12 خرداد 1370

<http://www.kitablar.com>

<http://www.kitablar.org/>